
خواجه و فردوسی

دکتر منصور رستگار فسایی

تتبع آثار گذشتگان در میان شاعران نامدار قرن هشتم هجری بسیار متداول بود و بزرگانی چون خواجه^۱ و خواجه نمونه‌های فراوانی را از این بهره‌گیریهای هنری، در شعر خود، عرضه داشته‌اند، آقای احمدسهیلی خوانساری^۲ مصحح دیوان خواجه، در ضمن ذکر خصوصیات شعری خواجه، می‌نویسند: «... برخی از قصاید او به اسلوب خاقانی مشابه است... و خواجه در دو سه قصیده خود را با خاقانی برابر کرده است: *ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
پژمان طراح علوم انسانی
لاف خاقانی ز من در ملک معنی زانکه هست

گرمی بازار شمس از انوری رای من
سبک بعضی از غزل‌های او به طرز سخن سعدی نزدیک است و این شباهت فقط از نظر الفاظ و معانی است، برخی، خواجه را دزد دیوان سعدی دانسته و نوشته‌اند

-
- ۱ - رجوع شود به دیوان حافظ شیرازی چاپ پژمان ص صدوششم به بعد، چاپ انجوی حواشی غزلیها، نقشی از حافظ ص ۲۰۴ بعد و مقدمه دیوان خواجه
۲ - دیوان اشعار خواجه کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی و محمودی، تهران، ۱۳۳۶ ص ۳۲

اگر مضامین و ترکیبات سعدی را از دیوان وی دور کنیم، برای وی چیزی نمی ماند... خواجه وقتی که به سخن حکیم سنایی توجه دارد و غزل او را تضمین و تخمیس کرده، کاملاً به شیوه او سخن رانده و زمانی که اشعار کمال اسمعیل و عراقی را تتبع کرده، به طرز آنان نزدیک شده است و گاه در اشعار وی مصاریعی پیدا می شود که در دیوان دیگران هم ملاحظه شده^۱... خواجه در اشعار خود از کمال الدین اسماعیل و شیخ عطار یاد کرده و معتقد می باشد که پایه و قدر خود او در شاعری فراتر از آنان است^۲ لطائفی که در غزلهای خواجه نهفته است در مثنویاتش نسبت با این حال خوبتر از اکثر مثنویات دیگران است، خمسه وی اگرچه تتبع خمسه حکیم نظامی است لیکن با آن تفاوت بسیار دارد و پس از حکیم نظامی، وی سومین شاعری است که خمسه را به نظم در آورده و از اکثر شعرائی که بعد از او توفیق اتمام خمسه یافته اند، بهتر است^۳ علی ای حال، غزلهای خواجه، عاشقانه و شورانگیز و اکثر شیرین، ترجیعاتش عارفانه و طرب انگیز و قصائدش روان و خوش و مثنویاتش متوسط می باشد^۳.

از شاعرانی که خواجه به ایهام یا تصریح از آنان سخن رانده است میتوان از عنصری، انوری، امامی، کمال، ظهیر، خاقانی، نظامی، اثیر، مجیر و سعدی نام برد:

- انوری باشد اگر روشن بدانای نسبتم

عنصری باشد اگر نیکو ببینی، جوهرم ص ۹۰

- لاف خاقانی ز من در ملک معنی ز آنکه هست

گر می بازار شمس از انوری رای من ص ۶۰۱

- بنده چون از انوری خاطرت گویم سخن

آب گردد از حیای آتش طبعش، اثیر ص ۴۲

- از سنایی دم ز من در بیتم اربحشی رود

وز امامی باز گویم چون به مسجد ره برم ص ۹۰

۱ - همانجا ص ۳۴

۲ - همانجا ص ۳۵

۳ - همانجا ص ۴۰



سازمان فرهنگ و امور اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شعبه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



- با وجود آنکه بیشم از کمال عنصری

سر به فرزندی نهد در باب دانایی مجیر ص ۴۲

- غلام فقر شو تا همچو خاقانی دهد دستت

که در ملک سخندانی، کنی دعوی خاقانی ص ۱۲۴

- شمس اگر دادی مرا در سعدی طالع مدد

لاف خاقانی زدی طبع رشیدم با ظهیر ص ۴۲

- نظامی را چه باک از هجو خوانند

بر او نظامکان از هرزه خوانی ص ۳۶۵^۱

چنانکه ملاحظه می شود، در دیوان خواجه، سخنی از فردوسی نرفته است و مصحح محترم دیوان نیز که از تأثیر شاعران بسیاری بر خواجه سخن رانده اند از تأثیرپذیری خواجه از فردوسی سخنی نگفته اند که این عدم توجه ممکن است موهم این امر باشد که خواجه از فردوسی بزرگ تأثیری نپذیرفته است، در حالیکه با توجه به قصائد، غزلیات و مثنویات خواجه مسلم می گردد که خواجه از شیفتگان فردوسی، بهره گیران و مقلدان هنر وی و ستایش کنندگان استاد طوس است و در پایان سام نامه، به صراحت از فردوسی یاد می کند و کار او را می ستاید و خود را ذره ای در برابر خورشید وجود فردوسی می شمارد و قطره ای در برابر دریای سخن وی می داند. و این امر با توجه به اشعار فوق الذکر که خواجه در آنها از شاعرانی دیگر سخن گفته است و مقایسه با آنها، نشان می دهد که خواجه را چه ارادتی به استاد طوس بوده است:

سخن را بدین طرز کردم طراز	- پو زلف عروسان، کشیدم دراز
چراغ دل از آتش افروختم	ز پیر خرد، دانش آموختم
دلم یافت از مشعل روح، نور	فرستاد رضوانم از روضه حور
گر از بینوایی، نوایی زدم	ز بهر سخن دست و پاییی زدم
به نزدیک خورشید او ذره ام	به دریای گفستار او قطره ام

۱ - شماره های کنار این ابیات مربوط به دیوان خواجه به تصحیح آقای احمد سهیلی

کشیدم یکی جوی آبش طراز
لب جو بدان بحر پیوسته باز^۱
در جایی دیگر، در مقدمه همای و همایون نیز خواجو به تعریض از زبان
دوستانش، به نزدیک شدن خود در شاعری به شاعرانی چون فردوسی و نظامی سخن
می گوید:

براین داستان، داستانها زدند
بتحسین ترنم سرای آمدند
که شبنم نگر کاب عمان برد
گدا پرده بر کار سلطان درد
مگس بین که چون باز بازی کند
عسس بین که با شاه، بازی کند
جگر تشنه ای شسته دست از حیات
سوی کربلا برده آب فرات
به دست تهی، گنج ریزی کند
به باد هوا، مشک بیزی کند^۲

تفحص در مثنویات، قصاید، غزلیات و آثار دیگر خواجو، نشان می دهد که
این شاعر کرمانی، از جهات مختلف و متنوعی به فردوسی و شاهنامه توجه دارد که
اهم این موارد عبارتند از:

۱- توجه خواجو به قهرمانان شاهنامه، زندگی و کارهای آنان و بهره گیری از
آنها در قصائد، غزلیات و مثنویاتش.

۲- توجه به خلق اثر حماسی به نام «سام نامه» در وزن و قالب شاهنامه که بعداً
همای و همایون را نیز از دل آن بر آورده است و در این تقلید از زبان شاهنامه،
واژه ها، اصطلاحات و ترکیبات و مضامین آن سود فراوان برده و کوشیده است تا
سبک و سیاق کلی منظومه خود را بر آن منوال تنظیم کند.

در مورد اول باید گفت که بسیاری از داستانهای شاهنامه، در غزلیات،
مثنویات و قصائد خواجو به طریق تمثیل یا تشبیه یا حل و درج مورد توجه خواجو
قرار داشته و از آنها استفاده شده است که فقط به چند مورد محدود اشاره می شود:

- دیو سپید بود سپیده که خون براند

زاو شاه نیمروز به مازندران چرخ

۱ - خواجو، سام نامه، جلد دوم، به تصحیح اردشیر بنشاهی، اسفند ۱۳۱۹، بمبئی ص ۳۹۸

۲ - خواجو، همای و همایون به اهتمام محمد اردکانی، بمبئی، ۱۳۲۰، ص ۲۹۴-۲۹۳ و

ص ۲۳۹ همای و همایون به تصحیح کمال عینی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، تهران ص ۲۳۹

با زال زر که بود چو سیمرخ مغربی
آمد پدید باز، ز زابلستان چرخ
چون ملک جم مسخر ضحاک صبح گشت
پیدا شد از افق علم کایان چرخ
قلب دوازده رخ ابراج بردرید
روئین تن سنان تو، از هفتخوان چرخ
بهرام را به تیغ درافکن زچرخ از آنک
دعوی کند که هست جهان پهلوان چرخ
چون زین کنی سمند، زچنبر برون جهد
از گرز گاو سار تو، شیرژیان چرخ^۱

- آن سیاوش که قتلش به جوانی کردند
خویش این طایفه امروز زییران طلبند
دیت خون نریمان ز کریمان خواهند
حاصل ملکیت ساسان ز خراسان طلبند
تاختن بر سر بیژن ز پی زال زرنند
و آنگه از زال زر سام نریمان طلبند^۲
نام شخصیت‌هایی را که خواجه از شاهنامه برمی‌گیرد و در اشعار خود غیر از
مثنویات خمسه به کار می‌برد به شرح زیر است:
آرش:

گر بگذرد ز جوشن جانم عجب مدار
پیکان غمزه تو که چون تیر آرش است ۱۹۸
اردشیر و اردوان:
کهنترین و ربان ایوان جلالش اردشیر
کمترین فراش شادروان قدرش اردوان

۱ - دیوان خواجه، به تصحیح آقای احمد سهیلی خوانساری، ص ۱۹

۲ - همانجا ص ۲۲

افراسیاب:

خسرو آتش رخ مشرق فروز نیمروز

همچون بیژن سر بر آرد از چه افراسیاب ۵۷۲

فتنه را مانند بیژن در چه افراسیاب

چرخ روئین تن در ایامت به زندان یافته ۶۰۵

افریدون:

به حکم اوست که ضحاک صبح کشور گیر

دهد به مهرد درفشان درفش افریدون ۶۱۴

انوشیروان-نوشیروان:

می نوشین روان در ده که بگرفت

چو خسرو ملکت نوشیروان، گل ۴۵۱

باربد:

چنگ در دامن خسرو زده ام تا چون رود

ضربت باربد و زخم نکیسا نخورم ۱۳۶

بهرام:

میخ داستان سام بر دستش داغ بهرام گور بر رانش ۱۵۹

بهمن:

سالها یادگار بهمین و تور

در شب آخر کشیده ساسانش ۱۵۹

بیژن:

بیژن کجاست ورنه چونیکو نظر کنی

این خاک توده، تیره تراز چاه بیژن است ۱۴۲

پرویز:

جان شیرین به لب آورد به تلخی فرهاد

نه چو پرویز که کام از لب شیرین بگرفت ۲۰۲

پشن:

ز آتش خور برفروخت عرصه میدان چرخ

چون زتف تیغ گیو قلب سیاه پشن ۱۰۲

پشنگ:

پیر گشته پشنگ بر پشتش کرده افراسیاب، ترخاناش ۱۵۹

جم - جمشید:

کیخسرو ار نماند بقای قباد باد

جم بی نگیب مباد گرش تخت شد به باد ۱۵۶

بر کف جمشید شادروان سیمین سپهر

ساقی صنعت نهد هر صبحدم زربینه جام ۵۶۹

دیگر شخصیتها عبارتند از خسرو، (۷۴) دارا (۳۷) دستان (۵۹۵) رامین (۱۸۱) رستم (۱۰۰) روئین تن (۵۸۳) زال (۱۱۰) زردشت (۴۰۰) ساسان (۲۲) سرخاب و سهراب (۳۲۰) سکندر (۹۰) سیاوش (۶۲۲) سیامک (۱۵۳) شیرین (۷۴) ضحاک (۱۹) طوس (۱۶۷) فرود (۵۹۵) فریدون (۴) فرهاد (۱۷۹) کاوس (۵۹) کاوه (۱۶۰) کیخسرو (۱۵) کیقباد (۱۰۸) کیومرث (۱۶۰) گسهم (۵۲) گودرز (۵۹) گیو (۱۸) مانی (۲۳) نریمان (۲۲)

اما در مورد دوم که اساسی ترین بخش توجه خواجو را به فردوسی تشکیل می دهد یعنی ساختن «سام نامه» و «همای و همایون» بوسیله خواجو، نخست باید به این امر اشاره کنیم که به قول استاد صفا، «سام نامه» آخرین داستان منظوم است از حماسه ملی ایران که اکنون در دست است^۱ اما در این داستان برعکس شاهنامه، از دخالت سام در جنگهای بزرگ ملی ایرانیان اثری نیست بلکه سام ماجراجویی است که نخست در طلب دختری زیبا که تصویر او را دیده بود خود را به مخاوف و مهالک می افکند و چون مردی زورمند است همه جا مقاصد خود را به زور شمشیر، از پیش می برد و با دیو و جادو و آدمی به جنگ می پردازد و

۱ - استاد دکتر ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص

طلسم می گشاید...»^۱ چنانکه ملاحظه می شود استاد صفا در عین حال که «سام نامه» را آخرین حماسه ملی ایران می دانند آن را برعکس شاهنامه فاقد زمینه های فداکاری و جنگجویی برای ایرانیان می شناسند و خاطر نشان می سازند که هدفها و اندیشه های موجود در شاهنامه در این کتاب نیست. برای اینکه تفاوت تفکرات موجود در شاهنامه فردوسی و سام نامه خواجو شناخته آید، لازم است که به تفاوت های اساسی اندیشه و آرمان های این دو شاعر که در دو مقطع بسیار متفاوت از تاریخ ایران می زیسته اند توجهی مبذول گردد:

فردوسی نخستین شاعر ایرانی است که پس از تسلط تازیان و ترکان غزنوی، با آگاهی و بینش انسانی مبارز و صاحب اطلاع، شدیدترین واکنشهای منظم و منطقی را به عنوان یک ایرانی میهن دوست، در برابر تهاجم سیاسی، نظامی و فرهنگی بیگانگان از خود نشان می دهد و تسلط و چیرگی ترکان غزنوی و خلفای حاکم بر آنها را نمی پسندد و بهیچوجه شکست فرهنگی و نظامی ایرانیان را بر نمی تابد بنا بر این در برابر احساس ضعف و زبونی حاکم بر روحيات مردم عصر خویش و خود باختگی های فرهنگی و اجتماعی آنها، عکس العملی شایسته از خود بروز می دهد. بدین معنی که با ترسیم جامعه ای صاحب هدف، کوشنده و مبارز که پهلوانانی از جان گذشته دارد و حاضرند جان خویش را بر سر ایران و ایمان خویش بنهند، می کوشد تا نقش ضعف و سستی و تردید را از دل مردم سرزمین خویش بزاید و با یاد آوری سنتها و منشهای ارزنده و میراث های گرانقدر اجتماعی و فرهنگی ایرانیان، خون پاک حرکت و جنبش را در رگ های جامعه به جریان اندازد و به این ترتیب کتابی می پردازد که از یک سو معیار جامعه مطلوب ایرانی به شمار می آید و شناسنامه و هویت نمای مردم ایران محسوب می شود و از سوی دیگر دستور کار حرکت به سوی آینده ای روشن و قابل افتخار است و این خط ثابت تفکر در شاهنامه است که همیشه معیارهای زمان پذیر و موجود را به مقایسه و مبارزه می طلبد و خمیرمایه تمام داستانهای اصلی و حماسی شاهنامه را تشکیل

می دهد و به همین دلیل است که در هیچیک از داستانهای شاهنامه به مطلبی که بدون پشتوانه های فرهنگی ملی و معیارهای حاکم بر جامعه ایده ال باشد نمی رسیم و هر حادثه و روی دادی حتی اگر عاشقانه و فردی هم باشد پدیده ای جمعی است و ریشه در اعماق اصالتهای قوم ایرانی دارد، در حالی که در بسیاری از حماسه های پس از فردوسی، فقدان این خط ثابت فکری و جهان بینی بی تردید و تغییر، کاملاً مشخص و مشهود است و شاعرانی چون اسدی، نظامی و خواجه، در نظم داستانهایی که به تقلید از فردوسی می پردازند، نمی توانند، این بینش فرهنگی- اجتماعی را به وسیله اثر خود به خوانندگان خویش منتقل نمایند، فی المثل خواجه در تحت تأثیر شرایط حاکم بر عصر خویش حتی در هنگامی که می خواهد سام را با آن هم دلاوریهایی که در خور او و خاندان رستم جهان پهلوان است، توصیف و ترسیم کند، اصولاً هدف، انگیزه ها و دینامیسم حاکم بر منظومه های حماسی ملی را در نمی یابد و به جای آنکه سام را بنابر آنچه در داستانهای اصلی سام آمده بود با سرنوشت مردم ایران و کوشش برای مشکل گشایی های سیاسی- نظامی مردم این سرزمین پیوند دهد و سهم او را در مقاومت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این جامعه نشان دهد، جوهره حماسه را در حادثه سازیهای عاشقانه می یابد و در نتیجه از سام به قول استاد صفا چهره عاشقی ماجراجو را ترسیم می کند که بریده از جامعه و مصالح آن ماجراجویی تهی از همدردیهای اجتماعی و هدفهای بزرگ اجتماعی و سیاسی و اعتقادی است.

سام نامه، بدین ترتیب، داستانی است در آمیخته با عرفان و تسلیم پذیرها و تواضعها و تعبیرات شخصی و غنایی که به جای آنکه چکاچاک شمشیرها و همه ها میدان های نبرد، مصالح اجتماعی قومی مقاوم را با اراده ای پولادین بنماید، هیاهوی بسیار را برای «وصل» به یاد می آورد و خواجه به جای آنکه در آن داستان تضادهای ناشی از منافع متضاد، جهان بینی های مختلف و خط مشی های متفاوت ملتها را بنمایاند به بیان مقاصد فردی گوناگون می پردازد که در آن نامی نیز از سرزمینها و مردم آنها و منافع و مصالح اجتماعی و ملی در میان نیست همه جا سام عاشق پیشه به دنبال دل خویش می شتابد و در راه وصل با دیوان و پریان و

موجودات عجیب الخلقه‌ای چون عوج بن عنق و شداد و ابرهای دیو و امثال آنان، به نبرد می‌پردازد و از حادثه‌ای به حادثه‌ای دیگر گذر می‌کند تا بتواند هیجانی عاشقانه، فردی و ناباورانه و غیرعادی را به جای همدردیها و همدلی‌های همگانی بنشاند، در حالی که ماهیت شگفت‌انگیزی و هیجان‌آفرینی داستانهای شاهنامه از لونی دیگر است و موجودات اساطیری و شگفت‌انگیز شاهنامه، همچون سیمرغ و دیوان مازندران و ابلیس و جادوگرانی که گهگاه خالق ماجراهایی هستند، هرگز فقط به خاطر حادثه‌آفرینی و افزودن هیجانات داستان مورد استفاده فردوسی قرار نمی‌گیرند بلکه همه جزئی از طرح کلی داستان و دارای سهمی خاص در مسیر حوادث و مبارزه جوئیهای برحق و هدف‌دار شاهنامه‌اند که با مسائل واقعی زندگی و مشکلات و مصائب آن پیوندی منطقی و حساب شده دارند، به عنوان مثال وقتی دیوان مازندران مورد تهاجم لشکر ایران قرار می‌گیرند همه واکنشهای آنها طبیعی و منطقی است:

بشود تا در شهر مازندران	بیارید شمشیر و گرزگران
زن و کودک و مرد با دستوار	نیافت از سر تیغ او زینهار
همی کرد غارت همی سوخت شهر	بپالود بر جای تریاک، زهر...
چو یک هفته بگذشت، ایرانیان	ز غارت گشادند یک سرمیان
خنبر شد سوی شاه مازندران	دلش گشت پر درد و سرشد گران
زدیوان به پیش اندرون، سنجه بود	که جان و تنش ز آن سخن رنجه بود
بدو گفت رو نزد دیو سپید	چنان رو که بر چرخ گردنده، شید
بگوش که آمد به مازندران	به غارت زایران، سپاهی گران ^۱
کنون گر نباشی تو فریادرس	نبینی به مازندران، زنده کس
چو بشنید پیغام سنجه، نهفت	بر دیو، پیغام شد باز گفت
چنین پاسخش داد دیو سپید	که از روزگاران مشو ناامید
بیایم کنون با سپاهی گران	ببَرم پی اوز مازندران

شب آمد، یکی ابر شد با سپاه
 یکی خیمه زد بر سر از دود قیر
 جهان کرد چون روی زنگی سیاه
 سیه شد جهان، چشمها خیره خیر^۱
 که این عکس العمل ها، هیچ تفاوتی با فرستادن پیغام کاووس زندانی به رستم
 و عکس العمل او ندارد، اگر چه قهرمان یکی دیوانند و در دیگری انسانهای پهلوان:

از آن پس جهانجوی خسته جگر
 سوی زابلستان فرستاد زود
 برون کرد مردی چو مرغی به پر
 به نزدیک دستان ورستم درود
 کنون چشم شد تیره و تیره بخت
 جگر خسته در چنگ اهریمنم
 اگر تو نبندی بدین بدمیان
 چو پوینده نزدیک دستان رسید
 به رستم چنین گفت دستان سام
 نشاید کزین پس چمیم و چریم
 که شاه جهان دردم ازدهاست
 کنون کرد باید ترا رخس زین
 همانا که از بهر این روزگار
 در حالی که دیو یا دیگر موجودات عجیب در سام نامه فقط عاملی برای
 شگفت‌انگیزی و ایجاد تعجب و بالابردن مقام سام است:

سراینده دهقان موبد نژاد
 که چون ژند جادوچنان کشته شد
 یکی دیوبد پرز شور و غریو
 به ژند بداختر برادر بد او
 یکی دیو عادی بد و پیلتن
 چو دیگ سپه بد سر آن لعین
 بدی دست او چون درخت چنار

ز سام نریمان چنین کرد یاد
 ورا دولت و بخت برگشته شد
 کجا نام او بد کلوکال دیو
 ز چرخ فلک تیر بدتر بداو
 کز او کوه را بود جای سکن
 تنش چون مناری به روی زمین
 سیه روی او، همچو دریای قار

۱ - همانجا ص ۸۶

۲ - همانجا ص ۸۹

دو چشمش دو مشعل فروزان شده زدود و دمش دست سوزان شده
بر رفتی به یک لحظه صد میل راه زمین هر کجا گام زدگشت چاه...^۱
اما وقتی فردوسی دیوان را وصف می کند بندرت به هیئت و شکل آنها
می پردازد و اگر چنین کند هم بسیار مختصر و کلی سخن می راند آنچنانکه درباره
دلاوریهای سام در شاهنامه می خوانیم:

و دیگر یکی دیو بد بدگمان تنش بر زمین و سرش باسمان
که دریای چین تا میانش بدی زتابیدن خود زیانش بدی
همی ماهی از آب برداشتی سر از گنبدماه بگذاشتی
به خورشید ماهیش بریان شدی از او چرخ گردنده گریان شدی
دو پتیاره زاین گونه بیجان شدند ز تیغ یلی هر دو پیچان شدند^۲

حادثه هائی شگفت انگیز چون گذر از هفتخوانها نیز تابع همین منطق کلی
هستند بدین معنی که وقتی در شاهنامه هفتخوانی بر سر راه رستم و اسفندیار
آشکار می شود، بدانجهت نیست که وقایعی خواننده را سرگرم سازد و حس
حادثه جویی او را اقناع کند بلکه ظهور هفتخوانها و مشکلات و مبارزاتی که در متن
آنها جریان می یابد، بهایی است که قهرمان داستان برای گذر از راهی کوتاه و
سریعتر رسیدن به هدف و مقصد خویش می پردازد، توضیح آنکه در هر یک از دو
داستان، پهلوان که رهسپار مقصد خویش است به دو راهی می رسد که هر دو راه به
مقصد مورد نظر وی، منتهی می گردد^۳ اما یکی کوتاه است و پرمخاطره و دیگری
طولانی و کم خطر، و از آنجا که پهلوان می خواهد هرچه زودتر به مقصد خویش
برسد، همیشه راه کوتاه ولی دشوار را برمیگزیند و در نتیجه با موجوداتی
شگفت انگیز چون اژدها و دیو و پری و سیمرغ و مشکلاتی چون سرما و گرما

۱ - سامنامه، جلد اول، ص ۱۱۵

۲ - شاهنامه چاپ مسکو، ج ۶، ص ۲۵۷

۳ - رجوع شود به مقاله اینجانب در کتاب ۲۱ گفتار در باره فردوسی و شاهنامه
انتشارات نوید شیراز، ص ۱۶۷ به بعد و نامگانی استاد سامی به کوشش جناب آقای دکتر
محمود طاووسی، انتشارات نوید شیراز، ص ۳۲۳ به بعد.

روبرو می گردد و خطر می کند و دشواریها را پشت سر می نهد و به مقصود دست می یابد، فردوسی بدون اینکه راه طولانی را نیز چندان آسان بنماید، مشکلات راه کوتاه را بازگو می کند اما در همان حال از برخوردهای پهلوان از هوش و زور و یاری خداوند بزرگ سخن می گوید و احتمال مرگ و نابودی پهلوان را نیز نفی نمی کند. سخن زال را در هنگام فرستادن رستم به هفتخوان و نجات کاووس بخوانیم:

از این پادشاهی بدان گفت زال	دو راه است هر دو به رنج و وبال
یکی از دو راه آنکه کاووس رفت	دگر کوه و بالا و منزل پوهفت
پر از شیر و دیو است و پرتیرگی	بماند بدو چشمت از خیرگی
تو کوتاه بگزین شگفتی ببین	که یار تو باشد جهان آفرین
اگرچه به رنج است، هم بگذرد	پی رخس فرخ، زمین بسپرد ^۱
و گر هوش تو نیز بر دست دیو	بر آید به فرمان گیهان خدیو
تواند کسی این سخن بازداشت؟	چنان کو گذارد بباید گذاشت
نخواهد همی ماند ایدر کسی	بخوانند اگرچه بماند بسی ^۲

اما در سام نامه چنین نیست و حوادث در آنجا صرفاً به خاطر خود حادثه پدید می آید و فاقد پشتوانه های منطقی ملی و مبارزه هدف دار و بدون ارتباط با ارزشهای معنوی حاکم بر جامعه می باشد و این امر سبب می شود که سام نامه به اسکندرنامه ها، سفرهای سندباد و داستانهای هزارویکشب و حکایاتی چون داستانهای تاریخی بهرام گور و بهرام چوین و امثال آنها شبیه گردد و جنبه حماسی خود را از دست بدهد و صورت منظومه ای غنایی به خود گیرد که سبب شود خواجه بتواند از دل سام نام مجموعه ای غنایی به نام همای و همایون را بر آورد.

در سام نامه «غیرعادی» بودن وقایع در مقایسه با شاهنامه بسیار جالب توجه است و به همین جهت داستانهایی چون ظهور دیوان و پریان و ربودن پهلوانان به خاطر هوسهای خودشان در جای جای داستان دیده می شود و ظهور اژدهایان و

۱ - شاهنامه چاپ مسکو، جلد دوم ص ۸۹

۲ - همانجا، ص ۹۰

جادوان و مخصوصاً دیوانی چون ابرها و نهنگال و همچنین احوال سام با عاق جادو و جادویی کردن و افکندن سام در طلسم، عجائب مرغان، اوصاف شهر نیمه تنان، افسون نمودن تنبل جادو و کورشدن سام، رفتن سام به جانب شداد دعا کردن سام و باریدن باران به دوزخ شداد، وصف بهشت شداد، کشته شدن دیو زرینه بال به دست سام، رفتن سام به درگاه شدید و چگونگی کاز سام با طلاج جادو داستان رحمان جتی و طلسم جمشید و چگونگی سام با ارقم دیو و مرغ آتش افشان و عوج بن عنق و ... همه وقایعی غیرعادی و باورنکردنی هستند که تصنعاً مطرح شده اند تا از یک سو تمام حوادثی را که در داستانهای مهم حماسی و مذهبی بوسیله قهرمانان مختلف مطرح شده است در یک شخص و یک جا مطرح سازند و در این زمینه بسیاری از قصه های آریایی را با داستانهای سامی در آمیخته اند و از سویی نبردهای دریایی و ماجراهائی که باورنکردنی و سرگرم کننده اند و اقیات جامعه ایرانی را نفی می کنند و نشان می دهند که این داستانها یا زاده تخیل محض و بدور از واقعیت های اجتماعی ساخته شده اند و یا از فراسوی سرزمینهایی که نبردهای دریایی در آنها قصه مطلوب است سفر کرده و به سام نامه رسیده اند نکته مهم دیگر در سام نامه آن است که همه جا زنان دیو و پری بظاهر زیبا، به سام ابراز عشق می کنند و همانند زنان جادو در شاهنامه چهره واقعی آنها زشت و غیرقابل تحمل است، این دیوان و پریان، در سام نامه می توانند خود را به هر شکل در آورند و به هر کجا که بخواهند سفر کنند و پهلوانان به همین دلیل پیوسته در طلسمات و دامهای ناگشودنی این موجودات گرفتار می شوند و گویی داستان پرداز بر آن سر است که انسان قهرمان را درگیر نبرد با موجوداتی سازد که نیروهایی فراتر از انسانهای برگزیده دارند در حالی که عظمت نبرد در داستانهای شاهنامه از نبرد انسانهایی پهلوان با نیروهای بالنسبه برابر ناشی می شود و حتی دیوان مازندرانی در هفتخوان رستم، در مازندران، صاحب کشور و پادشاه و شکوهی همانند کاووس هستند و فردوسی نیز همه جا به خواننده تفهیم می کند که دیو چیزی جز انسان بد نیست:

تو مَرّ دیو را مردم بدشناس کجا اوندارد زبزدان سپاس
مسلم است که همه این داستانها بازتاب نیاز روحی و ذهنی خواجو از عصری

است که وحشت از درودیوار آن می بارد و هیولاهایی چون عوج بن عنق و شداد و دوزخ وی و دریا‌های طوفانی و موج و بیرحم، کوه‌های سخت و غیرقابل گذر، گیاهان آدمی خوار و... همه و همه، عدم امنیت و وحشت و اضطراب انسانی را بازگو می کنند که زندگی را زیبا و آرام و آرامش بخش نمی یابد و به قول سعدی از مردمان به کوه و به دشت می گریزد تا مأمنی بجوید و پناهگاهی به چنگ آورد و شگفتا که این سرگشگی بی شباهت به احوال ایرانیانی که از بیم مغول و ویرانکاریها و زیانکاریهای ایشان سرگشته هندوستان و آسیای صغیر و مصر و شام شده بودند نیست و شاعرانی چون سعدی و خواجه که خود مرد سفر بوده اند طعم تلخ چنین سفرهای مضطربانه و پرازعذاب را چشیده سهمی از این آوارگیها و ناراحتیهای ناشی از آن که را به قهرمانان داستانی خود بخشیده بودند خواجه برعکس فرودسی، مرد سفر بود و «سفرهای طولانی به حجاز و شام و بیت المقدس و عراق عجم و عراق عرب و مصر و فارس و بعضی از بنادر خلیج فارس داشت^۱ و در پایان سفرهای حجاز و شام و عراق چندگاهی در بغداد ماند و همای و همایون را در آنجا پرداخت و سپس راهی اصفهان شد و پس از چندی اقامت از آنجا به کرمان و سپس به شیراز رهسپار شد و در همین جا در گذشت به همین جهت در مثنویات و غزلیاتش همه جا درد غربت دارد:

ایوب اگر زمخت کرمان به جان رسید هر گز نخورد، انده کرمان چنانکه من^۲
 منم جدا شده از یار و منقطع ز دیار چو بلبلان چمن، دور مانده از بستان
 سفر گزیدم و بسیار خون دل خوردم چو در مصیبت سهراب رستم دستان^۳
 گر نیارم دمی بی همدمی نبود غریب ز آنکه با تن هابه غربت به که تنهادروطن^۴
 و این حالتی است که خواجه در ساقی نامه های سام نامه نیز از آن می نالد:
 من ارزانکه گردم به غربت هلاک به رسم غریبان بریدم به خاک

۱ - تاریخ ادبیات صفا، جلد سوم بخش دوم ص ۹۰-۸۸۹

۲ - دیوان خواجه ص ۷۴۷

۳ - همانجا ص ۳۲۰

۴ - همانجا ص ۷۴۲

به آب خرابات غسلم دهید
به پهلوی میخانه دفنم کنید
پس آنگاه بر دوش مستان نهید
گاهی نیز خواجو به صراحت از سفرهای خود سخن می‌راند و می‌گوید که
قدح بر سر تربتم بشکنید^۱
سفر گزیدم و بسیار خون دل خوردم:

چون ملک از راه حجازم براند
بود مرا همچو نسیم بهار
دور مخالف به عراقم رساند
هرزه روی در شب و در روز کار
که به عرب ساز عجم ساختن
جدال خواجو بسیار شبیه است با احوال سام در غربت:

غریب است و از چهره ات بی نصیب
عنان برزده سر به صحرا نهاد
گرش رحم آری نباشد غریب^۲
سرشکش روان رو به دریا نهاد
زدست دلش دست بر دل بماند
چنان آتشی از جگر برفروخت
نه راهی که آن را بود منزلی
همی سام می‌رفت رو در قفا
دمش بد زسرما فسرده نفس
نه رویی که روی آورد سوی یار
دلش پیش یار و غمش پیش دل

داستانهای سام‌نامه در بخشهایی موهوم و در جغرافیایی گیج و نامربوط در جریان است و هویت‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی را فقط «نامها» باز می‌گویند نه واقعیت‌های اصیل اساطیری و پهلوانی و تاریخی و تازه این نامها نیز همه غریب، اغلب غیرایرانی و ترکی و مغولی است که هیچ انگیزه‌ای برای انتقال بار فرهنگی ندارد. پهلوانان شاهنامه بیشتر می‌کوشند و کمتر سخن می‌گویند اما در سام‌نامه جای غرور و عمل را «حرف» گرفته‌است و پهلوانان کتاب اغلب به

۱ - سام‌نامه جلد دوم، ص ۳۹۶

۲ - سام‌نامه جلد اول ص ۱۳۲

۳ - سام‌نامه جلد دوم ص ۱۹۳-۱۹۱

حاشیه‌نشینانی پرگو شبیه هستند که از عمده‌ترین مشخصات آنها پرداختن به رنج‌های شخصی و انتقادهای و اعتراضات فردی است که در شعر خود خواجو نیز کاملاً مشهود است.

مطلب دیگری که موجب تفاوت‌های اساسی در شاهنامه و سام‌نامه می‌گردد آن است که در شاهنامه قهرمان تنها حافظ خط و حدت و یکپارچگی داستانها نیست بلکه خود قهرمان نیز جزیی از ساختار کلی داستان است که هدف‌ها و اندیشه‌ها و معیارهای اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی جامعه بر او حکم می‌راند و حقانیت‌های خاص و هدف‌های بزرگ تمام مجموعه شخصیتها من جمله قهرمان اصلی را به دنبال خود می‌کشاند، نقش رستم در شاهنامه علی‌رغم دلبستگی‌های فراوان فردوسی به وی، چنین است، هر ماجرای که برای رستم پیش می‌آید در ارتباط با هدف‌های کلی داستان است نه اینکه داستانها برای وجود رستم ساخته و پرداخته می‌شوند به همین جهت است که بر مجموعه وقایعی که در هفتخوان رستم و اسفندیار اتفاق می‌افتد و از هر حادثه آن به عنوان یک «خوان» یاد می‌شود «رهایی» و زحماتی که برای حصول به آن لازم است غلبه هدف را بر وسیله‌ها نشان می‌دهد در حالی که خواجو سام‌نامه را به انبان حادثه‌هایی بدل می‌سازد که از مجموعه وقایع مختلف نامربوط و ناهمگون ولی غیرعادی و شگفت‌انگیز سرشار است و در نهایت فقط این سام است که ماجراهای از هم گسیخته را به هم پیوند می‌زند.

در شاهنامه حادثه‌ها توجیه‌کننده اصل هدفند و بازگوکننده اهمیت و اعتبار هدفی که قهرمان جان خود را بر سر وصول به آن می‌نهد بنابراین در شاهنامه همت پهلوان و فداکاریهای وی، عظمت هدف را توجیه و تقهیم و تأکید می‌کند:

چنین گفتم به فرخ پدر	که من بسته دارم به فرمان که بر
تن و جان فدای سپهبد کنم	طلسم و دل جاودان بشکنم
هر آنکس که زنده است زایرانیان	بیارم بپندم کمر بر میان
نه ارژنگ مانم نه دیو سپید	نه سنجه پولاد غندی نه بید...

بپویم همی تا مگر کردگار / دهد شاه کاووس را زینهار
هم ایرانیان را ز چنگال دیو / گشاید بی آزار گیهان خدیو
گویی در شاهنامه پهلوان حقی شخصی ندارد و برای رسیدن به آرمانهای ملی
از همه امتیازات شخصی می‌گذرد بنگرید به وقتی که رستم در هفتخوان از رنجهای
خود سخن می‌گوید:

که آواره بدنشان رستم است / که از روز شادیش، بهره غم است
همه جای جنگ است میدان او / بیابان و کوه است بستان او
همه جنگ با شیر و نر اژدهاست / کجا اژدها از کفش نارهاست
می و جام و بویا گل و میگسار / نکرده است بخشش ورا، کردگار
همیشه به جنگ نهنگ اندر است / و گر با پلنگان به جنگ اندر است^۱
در حالی که بینش خواجو در نظم داستانهای سام، چنین نیست و همه چیز
برای او شخصی است حتی افتخاراتش:

به پاسخ چنین گفت فرخنده سام / منم پورنیرم، یل نیکنام
مرا سام خوانند نام آوران / تن کوه کوبم به گرز گران
کشنده مکو کال جنگی منم / به میدان آورد، سنگی منم
ببستم دودست نهنگال دیو / به گردنده گردون رساندم غریو
چنان بشکنم پنجه عاق را / که فریاد او گیرد آفاق را
نه چنگش بمانم نه رنگش بر او / به خم کمندش ببندم گلو
نه شدید مانم نه شداد را / به هم برزنم آتش و باد را^۲
سام از کوشش خود برای ایران و رهایی و آزادی آن، سخن نمی‌گوید و به
همین جهت گاهی، مانند مجنون سر به کوه و بیابان می‌نهد و از مردمان می‌گریزد
و با حیوانات انس می‌گیرد و بالاخره شنیدن پیام معشوق او را به ترک بیابان
وامی دارد:

۱ - همانجا ص ۹۸

۲ - سام‌نامه، جلد دوم ص ۴۱

بدیدند یل را برهنه به تن همان دم چو هرای اسبان شنید بدان شیرمردان غریوان گرفت به آواز گفتند هر دو دلیر «پری دخت» را آوریدم پیام نمرده است آن شمع مجلس فروز که زنده است آن ماه سیمین بدن به بیهوده خود را چه سازی تباه در این دام بیهوده دل بسته‌ای چو نام «پری دخت» بشنید سام ز زابل منم بی‌نوایی فقیر در سام‌نامه چهره سام بیشتر از آنکه چهره مبارزی میهن پرست و فداکار یا معتقد به ارزشهای انسانی و جنگاورانه باشد سیمای عاشقی است که به وصل معشوق و نام عاشق می‌اندیشد:

چنین گفت قلوادرا پهلوان
بینداز بر اسب پوینده زین
که ای مرد بیدار روشن روان
که دلگیر گشتم از این سرزمین
نباید که دیگر درنگ آوریم
که بر نام عشاق، ننگ آوریم
«پری دخت» اندر دم اژدهاست
مرا ره سوی کوه نر ابرهاست^۲
به همین جهت در سام‌نامه در اوج ماجراهای جنگی یکباره خواجه لب به سخن می‌گشاید و از عاشق و زمینه‌های غنایی و عاطفی سخن می‌راند گویی همیشه منتظر آن است که نبردها پایان یابد و به بزم بنشیند و نغمه‌پردازی کند؛ و بیان حماسی را رنگ غنایی بیخشد:

یکی بارگه دید سر بر سپهر
درخشنده از روشنی همچو مهر

۱ - همانجا ص ۱۸

۲ - همانجا جلد اول ص ۱۲۷

۳ - همانجا، ص ۳۱۲ جلد دوم

زده تخت فغفور در پیشگاه
 ز گوهر به سر بر نهاده کلاه
 نمسودار مردی و مردانگی
 سرافکنده پیشت کهان و مهان
 سردشمنان تو در زیر باد
 در آن خیره گشتند شاه و سپاه
 ز زرین قدح کام برداشتند
 چو خورشید در گردش آورد، جام
 گرفته به کف مجمر ز رنگار
 لب لعل ساقی و آوای رود
 ز گیسو بر آتش فکندند عود
 قدح رفته از دست و می ریخته^۱
 که چنانکه ملاحظه می شود شعر فردوسی وار آغاز و سعدی وار ختم می گردد.

مسلک عارفانه خواجو سبب می شود تا جایجای سام نامه از اندیشه ها و باورهای عرفانی سرشار باشد در حالی که در شاهنامه هرگز به چنین ترکیبی از حماسه و عرفان برخورد نمی کنیم ولی تأثیر سعدی بویژه بوستان در این اشعار خواجو کاملاً مشهود است:

پس آنگه به پاسخ زبان برگشاد
 خرد رفته از دست و از دست دل
 برو سربنه زانکه سرگشته ای
 در اول قدم، ترک سرگفته اند
 که جان داده دل را به در برده اند
 که در خود نبینند تجلی عشق
 چو از خود گذشتند در وی رسند

سراپرده ای بر کشیده به ماه
 در آمد چو سام از در بارگاه
 همه فرّ و فرهنگ و فرزاندگی
 که شاهها پرستار بادت جهان
 چو خورشید تیغت جهانگیر باد
 بسی پیشکش کرد بر پیشگاه
 پس آنگه چو جم جام برداشتند
 مه ساقی از لعل خورشید فام
 شکر خنده ترکان آتش عذار
 شراب عقیقی و بانگ سرود
 بتانی کز آتش ندیدند دود
 بتان مست و در ساغر آویخته

روان سام نیرم ورا پند داد
 که ای رفته از دیده پایت به گل
 چنین صید تیر نظر گشته ای
 در این وادی آنها که ره رفته اند
 کسانی در این ره به سر برده اند
 بر آن کس حرام است دعوی عشق
 حقیقت و ران چون بدین می رسند

زجان در گذر تا به جانان رسی چو در درد میری به درمان رسی
 تو در عشق اگر مرده گر زنده ای چو در بند خویشی از آن بنده ای^۱
 خواجه در سام نامه همانند فردوسی از منابع و مآخذ مورداستفاده خود یاد
 می کند که بعضی کتبی و پاره ای شفاهی است. و این منابع را خواجه تحت
 عنوانها، چون، گفته باستان، سراینده نامهراستان، سراینده موبد نژاد، موبد نغمه ساز
 گلستان و بوستان، مرد فرزانه نواساز، ترنم سرایان دلگشا، یاد می کند:

کنون پرشگفتی یکی داستان بپیوندم از گفته باستان
 ص ۱/۴۱

به باغی یکی روز در پار سرو شنیدم چنین داستان از تذرو
 ص ۱/۴۲

چنین گفت موبد مراین داستان که از دختر شاه بلخ، آن زمان
 ص ۱/۴۲

سراینده دهقان با فرو کام سخن راند زاین سان زفرخنده سام
 ص ۱/۲۴۵

سراینده دهقان با آفرین سخن راند زین سان زفغفور چین
 ص ۱/۲۴۷

اما به نظر می رسد که ذکر این منابع صرفاً به خاطر شروع فصلی تازه در
 گفتار باشد و گرنه شاید هیچ منبع خاصی که بتوان به آن استناد کرد در اختیار
 خواجه نبوده است. آنچه این حدس را قوی می کند آزادی عمل فراوانی است که
 خواجه در همای و همایون برای خود قائل است و بهرنحو که دوست بدارد جریان
 داستان و نامها و حوادث را تغییر می دهد در حالی که فردوسی در همه جا
 امانت داری مطلق را در نقل داستانها و روایات رعایت می کند خواجه در بکاربردن
 کلمات فارسی که شاید بعضی از آنها حتی در قرن هشتم رایج نبوده اند به تقلید از
 شاهنامه، همتی خاص دارد، نمونه ای از الفاظ فارسی که در عصر فردوسی رواج

داشته‌اند و در نمونه‌های حماسی ادوار بعد کمتر دیده می‌شود به شرح زیر است:
بید: (فعل امر از بودن):

۱/۳۳۷ زدیوان تن خود نگهدار بید - که بیدار باشید وهشیار بید

۱/۱۰۸ جهان را ز دشمن نگهدار بید - که ترسنده باشید و بیدار بید
«کجا» به معنی که ربط و موصول:

۱/۱۰۲ دل خسته در بر به جوش آمدش - کجا سام چون این به گوش آمدش
ابا به معنی با:

۱/۴۶ ابا عیش و با عشرت و تازه کام - یکی نازنین دختری دید سام
اندر به جای در:

۱/۴۶ عقیقینش دیوار و زرینه خشت - یکی کاخ دید اندر او چون بهشت
سراسر به خواب اندرند آن سپاه - طلایه نداد دو دیده به راه

۱/۲۶۴ به گفتار شیرینش آرم به دام - ایدر: اینجا:

۱/۲۱۲ دل ماه سیما شد از غم اسیر - همانا کز ایدر روم سوی سام
بر آمدن:

۱/۲۲۳ دل ماه سیما شد از غم اسیر - بر آمدود صندوق را او به قیر
گواژه:

۱/۲۷۳ پی کینه می تاخت فغفور شاه - گواژه همی زد به پی در سپاه
گزرانکه:

۱/۵۴ تو ای شاه فیروز، جاویدمان - و گزرانکه اورا سر آید زمان
روان: فوراً

۱/۹۷ جهان را به روی جوانت نگاه - روان سام گفت ای فروزنده ماه
علی رغم این کاربرد واژه‌های پارسی گهگاه در سام‌نامه به لغات عربی غریب

و دور از ذهنی نیز برمی‌خوریم که زاده فرهنگ مردم قرن هشتم و از مصطلحات
خواجوست و هیچ نمونه‌ای در شاهنامه ندارد و این امر نشان می‌دهد که کاربرد

واژه‌های پارسی در شعر فارسی تقلیدی و استعمال واژه‌های عربی برای او روان‌تر
و آسان‌تر است و به همین دلیل از قرائن و امارات فراوان میتوان به این نتیجه رسید

که خواجه تعصبی در به کاربرد واژه‌های پارسی در شعر فارسی تقلیدی و استعمال واژه‌های عربی برای او روان‌تر و آسان‌تر است و به همین دلیل از قرائن و امارت فراوان می‌توان به این نتیجه رسید که خواجه تعصبی در بکار بردن واژه‌های پارسی ندارد و در همین جاست که کاملاً از روش و منش فردوسی به دور می‌افتد به نمونه‌های زیر بنگرید:

که ضربی بزد بر سام نیو گرفتش روان سام یل، دست دیو ۱/۱۲۴
 که مسلماً اگر روش فردوسی را در این مورد بکار می‌بست در مصراع اول کلمه «زخمی» را به جای «ضربی» به کار می‌برد:

بگفت ای پری نوش فرخ لقب منم سام گرد نریمان نسب ۱/۱۲۶
 که مسلماً فردوسی می‌سرود:

بگفت ای پری نوش فرخ نهاد منم سام گرد نریمان نژاد ۱
 یا:

سپه گشت انبوه بر دور سام سراسر کشیدند تیغ از نیام ۱/۲۱۸
 که فردوسی مسلماً می‌گفت: بر گرد سام

بعلاوه خواجه اغلب ابیاتی دارد که پر از واژه‌های عربی است:

- سپیده دم شام و صبح صبح مشاعل فرور شبستان روح ۲/۳۷۲
- بگفتم نباشد نکو هم بغال شد از دست خود لاجرم پایمال ۲/۲۶۷
- کنون در محققه نشانم ترا بر سام نیرم رسانم ترا ۱/۲۳۳
- چو دل بر نظام ممالک نهاد وزارت به قلواد فرخنده داد ۱/۷۷

خواجه گاهی نیز الفاظ عامیانه و اصطلاحات مردم عادی را به کار می‌گیرد که در شاهنامه چنین توجهی در گزینش الفاظی این چنین دیده نمی‌شود.

خواجه در سام‌نامه گاهی ابیاتی را بکار می‌برد که دقیقاً نمونه‌هایی در شاهنامه دارد:

سام‌نامه:

اگر گل به دست تو باشد مبوی دل نره دیوان خود را بجوی
 شاهنامه:

یکی تیز کن مغز و بنمای روی ۲/۷۹	اگر سر به گل داری اکنون مشوی سام‌نامه:
چل و یک از آن نره دیوان بگشت که دو پاره شد همچو از باد به میغ ۱/۱۱۹	یکی را به پای و یکی را به مشت یکی را بزد بر کمر گاه تیغ شاهنامه:
یکی را سر از تن به دندان گسست نیامد سر رخسار جنگی به بند ۱/۳۸۶	دو کس را به زخم لگد کرد پست سه تن کشته شد ز آن سواران چند سام‌نامه:
شد از خون دیوان زمین آگیر ۱/۱۲۰	برآمد خروش ده و دارو گیر شاهنامه:
چو باران بیارید ژوبین و تیر ۱/۳۴۰	برآمد خروش ده و دارو گیر سام‌نامه:
سروسینه و دست دیو پلید	بخست و ببست و برید و درید شاهنامه:
یلان را سروسینه و پاودست ۱/۲۷۰	برید و درید و شکست و ببست سام‌نامه:
شبهانگ بر چرخ گردان بگشت	چو یک پاس از تیره شب در گذشت شاهنامه:
شب آهنگ بر چرخ گردان بگشت ۱/۳۸۸	چو یک بهره زان تیره شب در گذشت سام‌نامه:
بود آب دریای چین تا میانش	رسد بر سر خلق توران زیانش شاهنامه
ز تابیدن خور زیانش بدی	که دریای چین تا میانش بدی سام‌نامه:
جهان بداندیش تنگ آوریم	سپه تازه تارای جنگ آوریم شاهنامه:
سرودست او زیر سنگ آوریم ۲/۶۹۹	جهان بر بداندیش تنگ آوریم